

# استدلال در قرآن

## آیت الله شیخ مرتضی حایری (ره)

به کوشش: حسین رضوانی

سوم از معجزات، استدلال در قرآن کریم است که اگر اصل آن هم اعجاز نباشد از یک امّی بزرگ شده در مرکزی دور از مباحث فلسفی قطعاً معجزه است. نگارنده برای نمونه به چند نمونه از استدلال های قرآن کریم اشاره می کنم (بعونه تعالی).

۱. استدلال برای توحید که خدایی جز خدای واحد نیست. مقصود از نفی شریک و نبود خدای دیگر، نبودن کسی است که مستقل در تأثیر باشد و مثلاً بتواند چیزی را بدون دخالت اراده خداوند بزرگ ایجاد کند. آن موجود مخلوق قدرت مستقل چنین خدایی است و این دو گونه است: یکی آن که این خدایی که فرض شد شریک خدای بزرگ است، خود مستقل در خلقت باشد، یعنی خود به خود واجب الوجود باشد یا این که اصل وجودش از طرف خداوند بزرگ باشد، ولی در ادامه حیات خود مستقل باشد و در ایجاد مخلوقات خود نیز مستقل باشد. خداوند کریم در قرآن به چند دلیل بنا بر آن چه به نظر می رسد وجود چنین موجودی را ابطال می فرماید.

اول می فرماید: قل لو كان معه الهة كما يقولون اذأ لابتغوا الي ذى العرش سبيلاً، سبحانه وتعالى عما يقولون علواً كبيراً (اسراء/ ۱۷/ ۴۲، ۴۳) ترجمه آن قریب به این مفاد است: بگو: اگر با خداوند، خدایانی بودند، چنان که آن ها می گویند، در این هنگام، آنان به سوی خداوند صاحب عرش راهی می جستند. پاك است خدا از این گونه گفتارها. پایگاه او بالاتر از این پندارهاست و او بسی بالاتر است.

ظاهر این قسمت از کلام شریف ولو در موردی که به حسب ظاهر مفروض، وجود خداوند بزرگی است که او صاحب عرش است و در صدد ابطال عقیده به وجود خداوندان کوچکی است که درجه قدرت آنان محدود به حدودی است، چنان که نقل شده است که مثلاً می گفتند: به خداوند جنگ و خداوند قریش. ولی این وجه بطلان در خداوند متساوی از لحاظ شأن و رتبه و قدرت نیز می آید زیرا کسی که در مرحله خدایی باشد، محال است که نداند یا احتمال ندهد خدای بزرگ یا متساوی دیگری باشد. برای اولین درجه عقل کافی است درک کند خدایی هست که قدرت محدود یا نامحدود دارد. معلوم است نه خدای بزرگ خبری از آنان دارد نه آن ها از خدای بزرگ؛ و گرنه خدا می فرمود: از راه پیامبران خود. در صورتی که شمار بسیاری از پیامبران را که با حق متعال ارتباط داشته اند فرموده است، ولی نامی از خداوندان فرضی دیگری نبرده است بلکه صریحاً نفی فرموده است و آن خدایان فرضی نیز خود را معرفی نکرده اند و اسمی از ارتباط با خدای دیگر نبرده اند. آیا این کوری و کوری در این خدایان فرضی دلیل واضحی بر دروغ بودن اصل شرك و چندخدایی نیست؟ جداً این خود دلیل استواری است بی احتیاج به مقدمات علمی فلسفی. من ندیده ام که آثار فلسفی به این دلیل اشاره کرده باشند.

دوم می فرماید: لو كان فيهما اله الا الله لفسدتا ف سبحانه الله رب العرش عما يصفون (انبیا/ ۲۱/ ۲۲). مفاد آن به نحو ارجح این است که اگر در آسمان و زمین خدایانی جز خدا بودند، آسمان و زمین تباہ می شدند. پس پاك است خداوند پروردگار عرش از آن چه اینان می گویند.

بیان مطلب این است که اگر خدای دیگر متباین از جمیع جهات باشد، لازمه آن نبود است برای این که مفروض وجود اصل خداست و این خلاف فرض است و اگر متساوی من جمیع الجهات باشد، لازم آن نیز نفی شرك است، برای این که دوگونگی تصور نمی شود. پس باید آن خدای مفروض مرکب باشد از جهت مشترکه و جهت ممتازه. بنابراین جلوه جهت ممتازه در مخلوقات او نیز خواهد بود و آن جهت ممتازه احاطه وجودی او را محدود می کند. پس مخلوقات آن نیز محدود خواهند بود و واجد تمام جهات صالحه نخواهند بود، زیرا علت تمام جهات یک موجود انسانی مثلاً که هم دارای عقل است و هم دارای جسم با خصوصیات زیاد، باید اصل حقیقت وجود بلا ماهیه باشد. مثلاً اشخاص کم عقل با صلاحیت وجودی برای عقل کامل خلق می کنند، یا حیوانات بی پا با صلاحیت داشتن پا خلق می کنند. مثل گوسفند بی پا و گاو بی پا. معلوم است که خلق نامناسب موجب فساد آسمان و زمین می شود. خدای بزرگ خالق جمیع موجودات، موجودات را مناسب یکدیگر خلق فرموده است. همان خدایی که انسان را ایجاد فرموده، روزی او را که فرآورده های دامی و گیاهی و کشاورزی است، پدید

آورده است. اما اگر خدای خالق انسان خدایی باشد و خدای خالق نبات خدای دیگری باشد که علم هر دو محدود باشد، یکی فقط نظر به انسان دارد دیگر وارد خوراك او نیست، یکی دیگر نظر به گیاه دارد، آن وقت است که فساد و نابه هنجاری واضح می شود.

سوم می فرماید: ما اتخذنا الله من ولد وما كان معه من الة اذاً لذهب كل الة بما خلق و لعلا بعضهم على بعض سبحانه الله عما يصفون عالم الغيب والشهادة فتعالی عما يشركون (مؤمنون/ ۲۲/ ۹۱، ۹۲). بنابراین ارجح مفاد کلام شریف، این است: خداوند فرزندی برای خود برنگرفته است و با او خدای دیگری نیست. اگر چندین خدا در کار می بودند، هر خدایی به آفریده های خویش می گرایید و هر یک بر دیگری برتری می جست. خدا از آن چه می گویند، پاك است. دانای نهان و آشکار است. اینک از آن چه برای او شریک می آورند، پاك و پاکیزه است.

در بیان دلیل دوم ذکر شد که اگر خدا متعدد شد باید محدود به حدی باشد والا دوتا بودن با فرض این که هر دو وجود غیر محدود باشند سازش ندارد. خداوند محدود از تجلیات مناسب با حد خود به ملاحظه این که زمینه برای فیاضیت خدای دیگر باشد دست بردار نخواهد بود، برای این که منع فیض است و هر کدام از مخلوقات دارای جهاتی هستند که مخلوقات دیگری دارای آن جهات نیست و به واسطه این امتیاز نسبی هر کدام از مخلوقات یکی از خدایان و مخلوقات دیگری در صدد برتری می آیند و یا این که خدایان در صدد اعتلا بر یکدیگر باشند. نکته دیگر آن که اگر در صدد اعتلا بر نیاید، این منافات دارد با مقام فیاضیت و اگر در صدد برآید، این لغو است زیرا این که آن خدای دیگر همین کار او را خواهد کرد و خداوند منزّه است از آن چه شرکان می گویند.

اکثر مفسران از تفسیر این دو آیه عاجز مانده اند و این خود اعجاز و اضحی است. نکته دیگر به نظر می رسد در این که می فرماید: سبحانه الله عما يصفون: منزّه است خداوند از توصیفات آنان. چون به حسب ظاهر مفاد آن این است که خدای دیگری با وجود خداوند بزرگ محیط قادر بر هر چیز، این نقصی است برای او؛ و حق متعال منزّه از هر نقص و عیبی است، زیرا نسبت به این مخلوقی که فرض شد خدای دیگری تصدی دارد یا خدای دیگر بزرگ تصدی آن را نیز دارد. این لغو است و خدا کار لغو نمی فرماید و منزّه از هر لغو و بی فایده ای است و یا آن که متعزل از تصدی است. لازم آن محدودیت و عدم احاطه و جودی است و این مستلزم امکان است، چون محدود است و حد مستلزم ماهیت است. پس این آیه متضمن دو جهت است برای ابطال شرك: یکی آن که مستلزم اعتلاء بعضی بر بعضی است و می بینیم که نیست. دیگر آن که آن خدایی که در خلقت پیشدستی کرده است، کار لغو انجام نداده است و آن دیگری دارای نقص در خلاقیت است و خدای واهب الوجود از هر دو جهت نقص منزّه است.

دلیل پنجم که ممکن است از آیه شریفه ام اتخذوا من دونه الهه قل هاتوا برهانکم هذا ذکر من معی و ذکر من قبلی (انبیا/ ۲۱/ ۲۴) استفاده شود این است که می فرماید: هیچ دلیلی برای این جهت ندارد.

بیان آن به این شرح است که هیچ سعادت‌ی بالاتر از این که انسان خدای خود را بشناسد نیست، زیرا اولاً کسی معرفت به طریق خیر و شرّ دارد که خالق باشد. اوست که مخلوق خود را ایجاد کرده است و آگاه به خیر و شرّ اوست و معلوم است که خیر و شرّ بشری منحصر به دنیا نیست. ثانیاً شکر منعم عقلاً واجب است. ثالثاً در مقابل این همه تبلیغات ادیان حقه که به صدای رسا می گویند: خدا یکی است، اگر خدای دیگری بود لا اقل برای این که حق را ثابت کند وجهی ندارد که مخلوقات خود را در نادانی بگذارد و حق خود را ثابت نکند و مردم را از جهالت و ضلالت و راه فساد نجات ندهد و دلیلی بر این که از طرف آن خدایان فرضی ابرازی نشده است همین قرآن است که مشتمل بر ذکر ادیان حقه از آدم و نوح و ابراهیم و اسماعیل و موسی و عیسی و حضرت محمد(ص) است و در ذکر اینان اثری از خدای دیگری نیست، بلکه انبیاء سلف همه می گویند: خداوند موجودات یکی است. خدا می فرماید: ابراهیم به آزر گفت: من بیزارم از آن چه شما می پرستید، بیزارم: اننی براء مما تعبدون (زخرف/ ۴۳/ ۲۶). ابراهیم با بت پرستان پیکار کرد و تمام بت های آن ها را شکست و آن ها هم به انگیزه تعصب نسبت به بت پرستی، ابراهیم را در آتش افکندند و خداوند آتش را برای او سرد و سلامت کرد (انبیا/ ۲۱/ ۶۹). یعقوب به فرزندان خود وصیت کرد که از عبادت خداوند یگانه دست برندارید. آنان گفتند: خداوند یگانه را پرستش می کنیم و در برابر آن خداوند یگانه همه فرمانبردار و سرسپرده ایم (بقره/ ۲/ ۱۳۲، ۱۳۳).

اگر بخواهیم موارد سیره انبیاء سلف نسبت به سعی در توجه مردم به خداوند یگانه و نبرد شدید با هر نوع بت پرستی را شرح بدهیم، اقلاً احتیاج به یک کتاب جداگانه دارد. خلاصه اگر خدای دیگری بود، نشانه ای بلکه نشانه هایی از او در دست بود و تعجب از جهالت مردم و اصرار آن هاست به عبادت بت های خالی از هر گونه حیات و آثار و جنبه های حیاتی در طول قرون عدیده. حتی قوم موسی با آن آیات باهره که به چشم خود دیدند، دلایل نه گانه را که یکی از آن ها تبدیل عصا به اژدها و اژدها به عصا بود (اعراف/ ۷/ ۱۰۷؛ شعرا/ ۲۶/ ۳۲) و یکی شکافتن دریا برای آن ها و غرق کردن فرعون و قوم او بود (بقره/ ۲/ ۵۰؛ اعراف/ ۷/ ۱۲۸؛ یونس/ ۱۰/ ۹۰)، باز از موسی خواستند خدایانی برای آن ها برگیرد که مانند بت پرستان آنان را پرستش کنند.

این یک نمونه از استدلال قرآن که توحید را ثابت می کند و همین بهترین راه برای اثبات

توحید است برای مردمی که با حکمت و فلسفه آشنا نیستند که مرجع اصلی دلیل فساد و دلیل علو به این است که مقتضی تعدد الله نقص است و مقتضی نقص همان فساد و علو بعضی بر بعض دیگر است. اما این برهان که خود همین ناقص بودن دلیل بر وجود ماهیت است و آن ملازم با امکان است و امکان ملزوم با مخلوقیت است ولو این که مختصرتر است، ولی عامه درک آن را نخواهد کرد و ممکن است بیان این دلیل به وجه دیگری که گفته شود. همین دلیل نبودن کافی است برای نبود خدای دیگر زیرا هر چیزی، مادامی که جهت نداشته باشد موجود نخواهد بود. خدا موجود است، برای این که واجب بالذات است و ممکنات موجودند بواسطه وجود علت و اسباب وجود آن‌ها و شریک الباری نه واجب بالذات است برای این که محدود است نه علتی برای وجود او است برای این که علت حدوثاً و بقاءً علت است و همو اقتضاء سلب علیّت از خود ندارد.

از جمله استدلال‌ات معجزه‌آسای قرآن، استدلال برای معاد است که در سوره حج می‌فرماید: یا ایها الناس ان کنتم فی ریب من البعث فانا خلقناکم من تراب ثم من نطفة ثم من علقه ثم من مضغة مخلقة و غیر مخلقة لنبین لکم و نقر فی الارحام ما نشاء الی اجل مسمی ثم نخرجکم طفلاً ثم لتبلغوا اشدکم و منکم من یتوفی و منکم من یرد الی ازل العمر لکی لایعلم من بعد علم شیئاً و تری الارض هامدة فاذا انزلنا علیها الماء اهتزت و ربّت و انبتت من کل زوج بهیج. ذلك بان الله هو الحق و انه یحیی الموتی و انه علی کل شیء قذیر. و ان الساعة آتیة لا ریب فیها و ان الله یبعث من فی القبور (حج/ ۲۲/ ۵-۷) که خلاصه مفاد این آیات شریفه به فارسی به نحو ارجح این است: هان ای مردمان! اگر شما از انگیخته شدن در پی مرگ، در گمان هستید، شما را از نطفه آفریدیم. پس از آن از خون بسته شده، پس از آن از گوشت جویده شده که دارای آفرینش تمام یا ناتمام است تا برای شما روشن کنیم و تا هنگامی که خواهیم، در ارحام بمانید. پس از آن، شما را به صورت کودکی از رحم بیرون آوریم تا آن که به حد توانایی برسید. برخی از شماها در این میان می‌میرند و برخی تا پایان زندگی معمولی می‌رسند، چنان که دانایی خود را از دست می‌دهد. زمین را می‌نگری که بی جان است و چون بر آن آب فرود می‌آوریم به جنبش برمی‌آید و کارکرد سودمند می‌دارد هر جفت برومند و بالنده‌ای می‌رویانند. این شگفتی‌های توان‌مند برای این است که خداوند بزرگ، حق است و همو مردگان را زنده می‌کند و او بر هر چیزی توانایی دارد. و رستاخیز بی هیچ گمان بیاید و خدا همه آنان را که در گور آرمیده‌اند برانگیزاند.

شاید ظهور این آیات اقتضا کند که حق متعال اثبات معاد و بعث را از این که خداوند حق محض است و هیچ گونه قصور و نقصی در او نیست ثابت می‌فرماید و از لوازم حق بودن خداوند متعال این است که مردگان را زنده کند و برای ایجاد هر امری قادر باشد و این که روز

قیامت به پا خیزد و مردگان زنده شوند زیرا همین اقتضای بر این چند روزه دنیا، با این که بعضی در همان کودکی می میرند و بعضی از اول تا آخر عمر گرفتارند یا از اول تا آخر عمر مشغول ظلم به دیگران اند یا از اول تا آخر عمر مشغول تهذیب نفس و کسب کمال اند، نقضی است در خداوند متعال؛ و او حق است من جمیع الجهات و هیچ گونه باطلی و نقصانی در او نیست. پس این دلیل امکان بعث را واضح می کند و شبهه ها را از بین می برد، از لحاظ عدم قدرت حق متعال بر چنین امری و از لحاظ این که زنده کردن مردگان غیر سایر ایجادات است، چون ثابت شد که بسیاری از موجودات همین نشئه معلول زنده شدن اند و آن انسان و جمیع اقسام رویدنی است که زمین مرده را خدا زنده می کند به آب مرده و از آن نباتات بسیار مختلف که مثلاً یکی چنار تناور است و دیگری نعنای خوردنی است می روید و انسان ها را هم به اشکال مختلف خلق فرموده که علی الظاهر دو انسان من جمیع الجهات یک جور نیست، مثل این که هر کدام از کارخانه جدایی بیرون آمده باشند. پس احیای مردگان در مقابل قدرت حق با سایر ایجادات مانند ایجاد سنگ و خاك و آب و زمین و ماه و خورشید قطعاً فرقی ندارد؛ اما همان سان که نطفه بی جان را جان می دهد و زمین موات را هر سال با آب زنده می کند، آیا مردگان را جان دوباره می بخشد، چنان که زمین را می میراند و باز از نو زنده می کند؟ این برای این است اگر جان دوباره نبخشد و آن را به کمال خود نرساند یا از لحاظ عدم قدرت است و این منافات دارد با حقیقت مطلقه و این که هیچ گونه بطلانی در او راه ندارد یا از باب عدم قابلیت ذات است یا از جهت لغویت است. این هر دو مرتفع است به خلقت اولیه، برای این که نیل به نتایج ابدی اعمال اولی است از اعمال این چند روزه. پس این دلیل وافی است برای اثبات معاد و دفع می کند عدم وقوع آن را اولاً از لحاظ عدم قدرت بر ایجاد و ثانیاً از لحاظ عدم قدرت بر جان دادن دوباره به کسی که جان داشته و از او گرفته شده و رابعاً از جهت کافی نبودن حق متعال برای انجام این عمل، زیرا او حق است و کامل من جمیع الجهات است و نقضی در او نیست و خامساً از جهت این که مورد صلاحیت ندارد برای دریافت حیات زیرا دریافت حیات و زندگی در اول کار، چنان که در نطفه و زمین است، با بار دیگر فرقی ندارد اگر دومی اولی نباشد، یا مقصود این است که چون خداوند حق است و کار باطل نمی کند و هر عقلی حکم می کند که صرف اکتفا به همین دنیا با همه ناراحتی هایی که دارد باطل است، پس این دلیل بر خلقت عالم دیگر و زنده شدن مردگان است در آن عالم والله العالم.

آیه دیگر که در آن استدلال برای معاد شده است این آیه است که می فرماید: افحسبتم انما

خلقتناکم عبثاً وانکم الینا لاترجعون . فتعالی الله الملك الحق لا اله الا هو ربّ العرش الکرم (مؤمنون/۲۳/۱۱۵) . مفاد ترجمه به نظر چنین می‌رسد: آیا گمان می‌برید ما شما را بیهوده آفریدیم و این که به سوی ما برگشت نخواهید کرد؟ پس بزرگ است خداوند، پادشاه بر حق است، خدایی که جز او نیست پروردگار و دارنده عرش و ارزانی دارنده بزرگواری است .

استدلال فرموده است برای این که بازگشت انسان به سوی اوست به این که اگر چنین نباشد و همین دنیای پر مشقت چند روزه باشد، این خلقت عبث و بی فایده خواهد بود، زیرا عدم از اول حاصل بود و بعداً نیز عدم است و اما خوشی‌هایی که در حال وجودی نصیب می‌شود، روی هم رفته مزاحم است به ناراحتی‌هایی که برای انسان دست می‌دهد، از برخورد با مصایب و رنج‌ها و ظلم‌ها و پیش آمدهای جوئی و نابه سامانی‌ها و زحمت‌هایی که برای نیل به مقصود کشیده می‌شود. پس روی هم رفته اگر رنج‌ها بیش تر نباشد، حداقل برابر خواهد بود با لذت‌ها. پس کاملاً عبث بودن خلقت واضح می‌شود. چیزی که برای انسان در نتیجه این نشیب و فرازها می‌ماند، یک نتیجه و امر ثابت است که در روح انسان ریشه می‌گیرد از خوبی و بدی و تا حدّی که بشر خود درک می‌کند، حس می‌کند که مثلاً دانشمند لایقی شده است یا صنعتگر خوبی یا آدم سفاکی که به قول تیمور لنگ می‌گوید: من از کشتن به سختی لذت می‌برم. یا آدم نیک خواهی که برای تأمین حوایج مردم و رفع نابه سامانی‌ها کوشش می‌کند، مانند مردمان نیکوسیرتی که بیمارستان برای بیماران بی بضاعت آماده می‌کنند.

خلاصه دو مطلب قطع نظر از ارشاد قرآن کریم قابل درک و اثبات است: یکی آن که دنیا از لحاظ پیش آمدهای خارجی وجودش بر عدمش ترجیح ندارد. دوم آن که غیر از جهات خارجی و خوشی‌ها و ناخوشی‌ها، یک نوع روحیه ثابت از خوبی و بدی و از صفت و علم در نفس انسان می‌ماند. دنیا اگر برای بدی‌ها و خوشی‌ها باشد که فایده ندارد، چون هردو یا متساوی هستند یا مصایب زیادتر و اگر برای آن روحيات ثابتی است که در نفس مانده، آن هم اگر به واسطه مردن از بین برود، خلقت دنیا عبث محض است و موجودی که کمی شعور داشته باشد، چنین اقدام بی ثمری را نمی‌کند، چه رسد به خداوند متعال که علیم و حکیم و بصیر است. پس باید مردم نتیجه آن شخصیت سابقه ثابت خود را دریابند و آن روحیه ثابتی که در متعلق قرآن باید انسان دارا باشد تا سعادتمند باشد، آرامش نفس و سکون او است به یاد حق متعال: الا بذکر الله تطمئن القلوب (رعد/۱۳/۲۸). آگاه باش یاد خدا مایه آرامش دل‌هاست. باز می‌فرماید: یا ایها النفس المطمئنة ارجعی الی ربک راضیه مرضیه (فجر/۸۹/۲۷، ۲۸). ای جان آرام یافته، به نزد کردگارت بازگرد، چنان آرام که تو بدو خرسند باشی و او از تو خوشنود باشد.

خداوند در این دو آیه شریفه می فرماید: آیا چنین پنداشتید که ما شمارا بی فایده آفریده ایم و شما به طرف ما برنخواهید گشت؟ خدایی که دارای این چهار صفت است این کاری فایده رانمی کند: اول این که مَلک است و آن چه مصلحت بداند انجام می دهد و مجبور نیست به انجام کاری اگر چه مصلحت نداند.

دوم آن که سلطان برحق است و آن چه بر طبق حق و حقیقت و صواب باشد انجام می دهد. سوم آن که شریک ندارد که تصور شود آن شریک این کاری جا و بی اثر را انجام داده است. چهارم این که مستولی و محیط بر همه جهات و امور است و امری بدون اذن او انجام نمی گیرد و چون صاحب عرش کریم است و این همه غیر از جهت آخری است که کرم محیط به تمام موجودات اقتضا می کند که این موجودات انسانی به مردن فانی نشوند ولو این که خلقت دنیا به تنهایی عبث و بی فایده نباشد و وقتی که ممکن باشد انسان را به زندگی جاوید مطابق با روحیه ای که برای خود در دنیا کسب کرده است برساند، این اعلام خلاف کرم حق متعال است و این نکته جالب از کلمه کریم استفاده می شود و هو العالم؛ و مجموع این پنج جهت از آیه آخری که می فرماید: فتعالی الله الملك الحق لا اله الا هو رب العرش الكريم (مؤمنون/۲۳/۱۱۶) برمی آید: ۱. مَلک است. ۲. حق است. ۳. شریک ندارد. ۴. مستولی و محیط به جمیع موجودات است (از عرش استفاده می شود). ۵. استیلائی او به نحو بسط کرم وجود است.

از جمله آیاتی که در آن استدلال شده است، برای کیفیت وضع عالم آخرت که هم دلیل بر عالم دیگر و هم دلیل بر رحمت و عذاب است، این است که می فرماید: افنجعل المسلمین کالمجرمین مالکم کیف تحکمون (قلم/۶۸/۳۵، ۳۶)، آیا آنان که حالت تسلیم (در مقام اطاعت اوامر و نواهی الهی) دارند، با تبهکاران یک سان سازیم و با آنان یک سان رفتار کنیم؟ این چگونه داوری است که شما می کنید؟

خلاصه این که یکی از براهین معاد، عدم تساوی مطیع و عاصی است و ظالم و مظلوم و شقی و رحیم است که در خیلی از مواقع ملاحظه می کنیم که این دو فرقه در دنیا یک سان هستند.

